

عوامل بینش صحیح جامعه علمی در آیات و روایات

الهه عرب زاده^۱

سیدعلیرضا صدر حسینی^۲

سیدحمیدرضا میرعظیمی^۳

چکیده

دستاوردهای جامعه علمی که بر شیوه های اندیشیدن و زیستن ما تأثیر دارد، متأثر از نگرش آن است. نگرش و یا بینش به معنای ورود به میدان معرفت با اتکا به نوعی چهارچوب از پیش تعیین شده است. اولین رکن هر عمل معرفت است و چون نفس آدمی بطور طبیعی به قوای جسمی گرایش دارد، حفظ اعتدال آن در گرو ملازمت عقل با چهار چوب آموزه های وحیانی است. چنین عقلی همه علوم بشری با محوریت توحید را که از دیگر عوامل نگرش صحیح است، ثمر می دهد. عمل به چنین اعتقاد و بینشی، با ایجاد و تقویت حالتی راسخ در نفس، تحت عنوان تقوای الهی تحقق می یابد.

کلید واژه ها: نفس، عقل، علم، آموزه های وحیانی، تقوا

-
- ۱ - دانشجوی دکتری رشته مدرسی معارف اسلامی دانشگاه تهران و عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور
e14arabzadeh@gmail.com
- ۲ - استادیار گروه اخلاق اسلامی دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران
sadr33@gmail.com
- ۳ - استادیار گروه اخلاق اسلامی دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران
Hmirazimi@ut.ac.ir
- تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۶/۱۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۸/۱۵

مقدمه

قرآن کریم اساس زیست و حیات فردی و اجتماعی انسان را مبتنی بر شناخت و آگاهی او قرار داده و تقلید را جز در برخی از فروع - که مبتنی بر تحقیق و شناخت است، نفی می‌کند و او را موظف می‌کند که در جمیع شئون ارتباطات خود - چه ارتباطی که با نفس خود دارد و چه ارتباطات دیگر - بر اساس آگاهی و شناخت قدم بردارد؛ چرا که کار شناخت و معرفت، تمیز حق از باطل است.

اما در این شناخت و آگاهی، نوع نگرش افراد جامعه به ویژه جامعه علمی از همه جوانب تأثیر بی بدیلی دارد. زیرا فراگیران علم در کنار کارکردها و نوآوریهای علمی می‌توانند شیوه‌های اندیشیدن و زیستن افراد را در جامعه تغییر دهند. نگرش و یا بینش هر فرد علمی بدان معناست که وی با اتکا به نوعی چهارچوب از پیش تعیین شده وارد میدان معرفت می‌شود و این نوع معرفت و شناخت باعث ایجاد روحیه ابتکار، استمرار علمی و نحوه مسئولیت‌پذیری او می‌گردد. قدر یقین دانش مرز نمی‌شناسد و فناوری نیز به سرعت منتقل می‌شود. این دو بی‌طرف نیستند و در عین حال جهان بینی‌ها، ارزش‌ها و الگوهای خاص را با خود وارد می‌کنند. اگر اعضای این جامعه در نگرش خردباوری صریح انسان مدارانه که محصول تمدن و فرهنگ اروپایی است، به تحصیل علوم و پژوهش بپردازند، در چنین فضایی فعالیت‌هایشان بر اساس معرفت دنیوی و حیات دنیوی شکل می‌گیرد:

«الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَأَلْيَوْمَ نَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (الاعراف، ۵۱) «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يَحْسِنُونَ صُنْعًا» (الكهف، ۱۰۴ و ۱۰۳) و در جریان کشف و تبیین رفتارهای طبیعت، رفته رفته نقشی برای معارف و مفاهیم الهی قائل نیست. چنین بینشی سرانجامی جز بیراهه رفتن ندارد که نه تنها رشد و رفاهی را ثمر نمی‌دهد؛ بلکه عواقب مهلکی به دنبال دارد و جز فساد و ویرانی انتظار دیگری نمی‌رود: «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عَلَوْا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» (النمل، ۱۴)

کارکردهای جامعه علمی زمانی مفید و ارزشمند است و به نتیجه مطلوب می‌رسد که هر قدمی که افراد آن در مسیر آموزش و پژوهش بر می‌دارند، قدم دیگر را در جهت کسب مکارم اخلاقی بردارند و این اصل در پرتو ارتقاء بینش و نگرش صحیح تحقق می‌یابد.

نکته حائز اهمیت درک بینش صحیح (بینش توحیدی) است؛ چراکه فطرت وجودی انسان، الهی و توحیدی و خاص اوست، با مسیری معین و غایتی مشخص: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (الاعراف / ۱۷۲) که قلب و جان آدمی با آن آشنایی دیرینه دارد: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد، ۲۸) و انسان را به هدایت عالی سوق می دهد: «... وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (التغابن، ۱۱)

او دارای دو ساحت جسمانی- که با وساطت و اسباب منطبق بر زمان و مکان، خلق خداست- و روحانی- که بدون دخالت هرگونه اسباب مادی و ظروف زمانی و مکانی، امر خداست - است. «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (الحجر، ۲۹)

خلق اولیه او چکیده ای از گل و خُلق آخر او متفاوت از مراحل قبل و مستفیض از خیر کثیر الهی است. «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»

انسان صاحب فطرت و عقل، دارای هویتی فراتر از عالم ماده است و کیفیت حیاتش وابسته به حاکمیت عقل اوست. رفتارها و کردارها، تجلی محتوا و کیفیت ابعاد ادراکی و فطری انسان است که وقتی به صورت ارادی و بر اساس عقیده و اخلاق و در چهارچوب فطرت سلیم اجرا شود، عمل صالح است^۱. او دارای سرشتی نیک، الهی و ملهم خیر و شر است: «فَالْهَمُّهَا فُجُورُهَا وَ تَقْوَاهَا» (الشمس، ۸)

و می تواند دارای قلبی سلیم: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (الشعراء، ۸۹ - ۸۸) و یا قلبی مریض: «وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ» (التوبه، ۱۲۵) باشد.

۱- در قرآن کریم از کلیه رفتارهای انسانی صحیح و مقبول (چه رفتارها و لذاپذ دنیوی و مادی و چه رفتارها و لذاپذ معنوی و اخروی)، به عنوان عمل صالح یاد شده و مکرر ایمان و عمل صالح به صورت لازم و ملزوم هم آمده است. آیاتی همچون (آل عمران، ۱۵۷)، (النساء، ۱۲۲)، (المائدة، ۹) بیانگر این مطلب است.

البته رشد و تعالی انسان به عنوان مطلوب ذاتی او نیازمند شناخت مفاهیم مبانی انسان شناختی است و «ارتباط بینش توحیدی با مفاهیم مبانی انسان شناختی، ارتباطی اشراقی و همچون ارتباط نور و شعاعهای آن، حکایتگر ارتباط مفهوم کانونی با سایر مفاهیم پیرامونی و جلوه همان مفهوم کانونی (یعنی توحید) است» (باقری، ۴۳).

در این راستا عواملی همچون شناخت، کنترل و تهذیب نفس، تعقل، ملازمت عقل و علم و حیانی، تقوا و ایمان اصول و ارکانی نیر قابل انکار است.

شناخت، کنترل و تهذیب نفس

نفس عامل ادراک و علم حصولی و نیز عامل اراده و خواهش و عواطف در مراتب مختلف است که به دلیل انواع گُنش و کششها می تواند سایر ابعاد رشد انسانی مانند قلب، عقل و فطرت را تحت تأثیر قرار دهد. هر چند نفس از حیث ذات واحد است ولی دو جنبه دارد: نفس غیر متعقل و نفس متعقل (نفس ناطقه).

جنبه غیر متعقل نفس نیز دو بُعد دارد: نفس نباتی که هیچ وجه اشتراکی با جنبه عقلانی ندارد و قوه شهوی یا بطور کلی قوه غریزی که به نحوی با مبدأ عقلی ارتباط دارد، فرمان عقل را می شنود و از او پیروی می کند و به نحوی مساهم فرد است (ارسطاطالیس، ۸۵ و ۸۴).

جنبه متعقل و یا نفس انسانی که قوه نطق و واجد اندیشه است، تصورات و تصدیقات کلی را می فهمد. استنباط آراء می کند و افعال فکری و حدسی را انجام می دهد و در زمان های مختلف بر اساس موقعیت ها، حالات و شئون متفاوتی می یابد؛ زیرا استعداد ترقی و تکامل و نیز سقوط و

کنترل را دارد و در مراتب رشد متعددی از مسومه و ملهمه «و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (الشمس، ۸ و ۷) تا اماره: «وَ مَا أَبْرَزْتُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسُ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (یوسف، ۵۳)، لوامه: «وَ لَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (القیامت، ۲) و در نهایت مطمئننه، راضیه و مرضیه: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (الفجر، ۲۷ و ۲۸) ظاهر می شود.

بنابراین نفس آدمی عامل کارکردهای متعددی در ادراک و شناخت، امور عاطفی و انگیزشی، امور رفتاری و اکتسابی، امور اخلاقی، معنوی و دینی است؛ ولی چون بطور طبیعی گرایش به بدیها

و انگیزه های شهوی دارد و همواره با فرمان به بدی، به واسطه خطوات شیطان و وسوسه های او، زشتی ها را می آراید: «...إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...» (یوسف، ۵۳)

بدین ترتیب هر نوع تمایلی به منزله بیراهه رفتن از مسیر حقیقت و سقوط در رذایل است. پس باید همواره آن را مورد محاسبه و کنترل قرار داد: «فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنْ الْإِنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ» (سیدرضی، خطبه ۲۲۲).

این امر در واقع فرد را از غفلت می رهاند و شناخت فرد را از خودش بیشتر می کند. در اصطلاح روانشناسی شناختی را که هر فرد از خود پیدا می کند، به «خودآگاهی» تعبیر می شود، فرایندی که شامل شناخت ها، باورها و نیز آگاهی از احساسات و عواطف است. (دانیل کلمن، ۷۷). هر فرد با محاسبه نفس علاوه بر آنکه اعمال ظاهری خود را مورد سنجش قرار می دهد، بینش و افکار و باورها و همچنین عواطف خود را ارزیابی می کند.

امام علی (علیه السلام) سعادت دنیا و آخرت را در گرو شناخت نفس دانسته و می فرماید: «کسی که بر معرفت نفس ظفر آید به بزرگترین فوز نائل شده است» (تمیمی الآمدی، ۱۷۲).

حضرت کنترل نفس را تا حد ریاضت بر خود لازم می دانند ولی درباره دیگران به ریاضت نفس توصیه نمی کنند، چون اغلب توانایی آن را ندارند، اما از آنان می خواهد با تقوا و تلاش درکسب رضوان الهی و پاکدامنی و درستی، امام خود را یاری نمایند:

«أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعَيْنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سُدَادٍ» (سیدرضی، نامه ۴۵).

ایشان در جایی دیگر می فرماید: «ای بندگان خدا محبوب ترین بنده نزد خدا بنده ای است که خداوند او را در پیکار با نفس یاری داده...جامه شهوات را از دل بر کند... خود را با عدالت ملازم ساخته و نخستین عدالتش آن است که هوا و هوس را از خود دور کند.» (خطبه ۸۷)؛ ولی در عین حال مدارا و مراعات نفس را در امور حلال و مباح لازم می دانند و می فرماید: «نفس خویش را در کار عبادت فریب ده (تا حدی تمایلاتش را بر آور تا چون کودکی رام و آرام شود) و با او مدارا کن و بر او سخت مگیر و هنگامی که نشاط و فراغت دارد به عبادتش در آور، مگر عبادتی که بر تو واجب است که به ناچار باید در زمان معین آن را به جای آوری» (همانجا، نامه ۶۹).

به هر حال اگر چه نفس کنش های شناختی و ارادی و عملی دارد، اما بیش از همه نماینده تمایلات و رفع نیاز های جسمی و جنسی است. از این رو باید در حد اعتدال مهار و کنترل شود تا مجال و قدرتی برای پرورش سایر ابعاد انسان باقی بماند.

اگر نگرش و بینش اعضای جامعه علمی که متأثر از احوال درون آنهاست، متمایل به قوای غریزی شود، درست بینی شان دچار خلل می شود و این امر نه تنها مانع تهذیب عملی آنان می شود؛ بلکه مانع تصویب علمی اشان شده و دانششان را نیز تباه و فاسد می کند.

تعقل

عقل در لغت به معنای «منع و توقف» آمده است و از آن جهت که مانع و بازدارنده فرد از قول و فعل مذموم است، عقل نامیده شده است (ابن فارس، ذیل عقل).

این واژه در اصطلاح فلاسفه دو کاربرد دارد:

الف- عقل ذاتاً و فعلاً مجرد از ماده است^۱ و اساس و پایه عالم مجردات و ماورای طبیعت و به معنای صادر اول (اول ما خلق الله) می باشد که با این اطلاق در برابر نفس قرار می گیرد.

ب- گاهی هم فلاسفه عقل را همان نفس آدمی تعریف می کنند که در مراتب مختلف و به نام های عقل بالقوه، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل بالمستفاد خوانده می شود.

علامه طباطبایی در تبیین کاربرد عقل در آیات و روایات می فرماید: «عقل در لغت به معنای بستن و گره زدن است. به همین مناسبت ادراکاتی هم که انسان دارد و آنها را در دل پذیرفته و پیمان قلبی نسبت به آنها بسته، عقل نامیده اند. همچنین مدرکات آدمی و آن قوه ای را که در خود سراغ دارد و به وسیله آن خیر و شر و حق و باطل را تشخیص می دهد، عقل نامیده اند.

در مقابل این عقل، جنون و سفاهت و حماقت و جهل قرار دارد که کمبود نیروی عقل است. این کمبود به اعتباری جنون، به اعتبار دیگر سفاهت، به اعتبار سوم حماقت و به اعتبار چهارم جهل نامیده می شود.»

ایشان عقل را وسیله درک حقایق معارف حاصل از سلامت فطرت و هموار کننده انجام عمل صالح معرفی کرده اند؛ ولی اگر قوای غریزی بر آن غلبه کند، دیگر توان درک حقیقت را ندارد و انسان از مرز اعتدال در ورطه افراط و یا تفریط سقوط می کند.

بنابراین مراد قرآن کریم که در بسیاری از آیات شریفه دعوت به تعقل نموده است، ادراک توأم با سلامت فطرت است نه ادراک تحت سلطه غرایز و امیال نفسانی. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲/ ۳۷۱ - ۳۷۶).

۱ - در مقابل نفس که ذاتاً مجرد ولی در برابر فعل به ماده تعلق دارد (طباطبایی، ۳۵۳)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عقل را وسیله ای معرفی می کند که جهل را به بند می کشاند، به گونه ای که اگر فرد تعقل نکند، سرگردان و حیران می شود (حر عاملی، ۱/ ۱۲۰). و می فرماید: «عقل موجودی است که خداوند آن را از نور مخزون و مکنون علم خویش آفرید، علم مخصوصی که حقیقت و نفس این عقل قرار داده و فهم، زهد، حیا، حکمت، رأفت و رحمت از اعضای آن خوانده شده است و با ده چیز آن را تقویت نمود: یقین، ایمان، صدق، آرامش، اخلاص، مدارا، بخشش، قناعت، تسلیم و شکر (در برابر خالق یکتا).» (همانجا، ۱۱۹)

انسان به واسطه نور هدایت آموزه های وحیانی و تقوا: «أَيُّنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَضِيحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى وَالْأَبْصَارُ الْأَلَمِيحَةُ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى» (خطبه ۱۴۴)، پرهیز از خود رأیی و مشاوره با دیگران: «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا» (حکمت ۱۶۱)، کم گویی و سخن گفتن به هنگام ضرورت: «إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ» (حکمت ۷۱)، حلم و بردباری به ویژه در برابر جاهلان: «أَوَّلُ عَوَظِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ» (حکمت ۲۰۶)، عقل را تقویت می کند و به و مراتبی از سعه صدر آراسته می شود که در آن صورت به عنوان عاقل خردورز هر چیزی را در جای خود می نهد: «وَقِيلَ لَهُ صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ، فَقِيلَ: فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ» (حکمت ۲۳۵) و راه های گمراهی را از رستگاری باز می شناسد: «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيِّكَ مِنْ زُشْدِكَ» (حکمت ۴۲۱)

در مقابل با حب دنیا و حیات دنیوی: «وَالدُّنْيَا كَاسِفَةُ النُّورِ ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ» (خطبه ۸۹)، «إِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى» (خطبه ۱۳۳) به رذایلی همچون خودپسندی: «وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعُجْبُ» (حکمت ۳۸)، خود رأیی: «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ...» (حکمت ۱۶۱)، اسارت در هوا و هوس: «قَدْ دَعَاهُ الْهَوَى فَأَجَابَهُ وَقَادَهُ الصَّلَاةُ فَاتَّبَعَهُ فَهَجَرَ لَاغِطًا وَصَلَّ خَاطِبًا» (نامه ۷)، خشم و تند خویی: «إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ» (نامه ۷۶)، پیروی از ظن و گمان (الحجرات، ۱۲)، تقلید بدون علم (البقره، ۱۷۰ و الاحزاب، ۶۷) و ... خو می گیرد که که موجب صدمه و تقلیل ظرفیت عقل می شود که در آن صورت قوای جسمی (بهیمی و

سُبُعِي) خود را بر قوه عاقله اش مسلط نموده و چه بسا مصداق «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» گردد: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (الاعراف، ۱۷۹)

امام کاظم (علیه السلام) برای نجات از زخرف دنیا و بهره مندی از عقل و تقویت آن، بکارگیری ابزاری را ضروری و اجتناب ناپذیر می دانند. ایشان در بخشی از کلام خود به هشام این امر را در قالب استعاره با لطافتی دقیق تبیین فرموده است: «يَا هِشَامُ! إِنَّ لِقَمَانَ قَالَ لِابْنِهِ ... يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَلَتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ وَ حَشْوُهَا الْإِيمَانُ، وَ شِرَاعُهَا التَّوَكُّلُ، وَ قِيَمُهَا الْعَقْلُ، وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمُ، وَ سَكَّانُهَا الصَّبْرُ.» (کلینی، ۱۶/۱) یعنی: ای هشام! لقمان به پسرش گفت: ... پسرکم به راستی که دنیا دریایی است ژرف که عالمی بسیار در آن غرق گشته اند. پس باید کشتی (نجات) تو در آن، پروا از خدا، توشه آن ایمان، بادبانش توکل، ناخدایش عقل، راهنمایش علم و سگان آن صبر باشد.

این سخن حکیمانه لقمان به نقل از امام کاظم (علیه السلام)، به خوبی امتیاز برجسته تعقل و رابطه عقل را با دیگر حقایق مورد نیاز انسان برای حفظ خود از دریای متلاطم ژرف دنیا می نمایاند:

- برای حفظ خود از دریای پر تلاطم دنیا و نجات از هلاکت، باید سوار کشتی شد. این کشتی چیزی جز "تقوی" نیست؛ چرا که شالوده و اساس حیات هر فرد تقواست. اگر عقل و علم و معرفت باشد ولی تقوا نباشد، غرق شدن حتمی است.

برای آنکه کشتی به ساحل نجات برسد، به آذوقه ایمان نیاز داریم.

این کشتی را توکل پیش می برد که به بادبان آن مانندش ساخته اند و باید به آن مجهز باشد.

آنکه کشتی را در مسیر درست هدایت می کند و می راند، عقل آدمی است.

ناخدای کشتی هم به راهنما نیاز دارد، که آن راهنما چیزی جز علم نیست. علم، راهنما و

مؤید عقل در طول مسیر سعادت است.

صبر، به سگان کشتی تشبیه شده؛ زیرا در تلاطمات زندگی، سکون و آرامش آدمی را فراهم

می کند. (مجلسی، ۵۶/۱)

علم

علم به عنوان یک حقیقت دارای مبنای ارزشی؛ بلکه از بزرگترین ارزشهاست. در واقع حضرت آدم (علیه السلام) به واسطه علم به اسماء، به مقام شامخ خلیفه الهی و مسجود ملائکه دست یافت (البقره، ۳۲ - ۳۴). از میان بندگان خدای تعالی نیز فقط علماء به مقام خشوع و خضوع الهی دست می یابند: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (الفاطر، ۲۸). این نکات نشانگر جایگاه رفیع علم است.

الف - مفهوم علم

در تفکر اسلامی علم پرتوی از نور الهی است که بر دل انسانها می تابد و با اوصافی والا همچون خیر کثیر و منشأ همه خیرها، گنج و سرمایه، راهنما، مایه بزرگی و عزت و جمال و شرافت و برتری و توانمندی در مقابل دشمنان، مایه هدایت و سعادت، گمشده مؤمن ستوده شده است. (طرح تدوین رسالت دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۹) از این رو علم خدا محور است و غایت و منزلت خدایی دارد.

امام خمینی (قدس سره) در تبیین علم آورده است: «تمام علوم، چه علم طبیعی باشد و چه علوم غیر طبیعی... مهار بشود به علوم الهی و برگشت به توحید بکند؛ یعنی انسان طبیعت را که می بیند خدا را در او ببیند، ماده را که می بیند، خدا را در او ببیند، سایر موجودات را که مشاهده بکند خدا را در او ببیند، آنکه اسلام برای او آمده است برای برگرداندن تمام موجودات طبیعی به اولو هیت و تمام علوم طبیعی به علم الهی و از دانشگاهها هم این معنی مطلوب است نه اینکه خود طب را، البته طب هم باید باشد، علوم طبیعی هم همه باید باشد، معالجات بدنی هم باید باشد؛ لکن مهم آن مرکز ثقل است که مرکز توحید است، تمام اینها باید برگردد به آن جهت اولو هیت» (موسوی خمینی، ۱۳۷۷).

علم به این مفهوم شامل همه انواع معرفت بشری است که وجه مشترك همه آنها محوریت توحید است و عقلی که زاینده چنین علمی است، خاستگاه و کارکردی هم تراز پیامبران در درون انسانها می یابد (پارسا نیا، ۱۳۷۸).

علم خدا محور برای اینکه بتواند کارکرد اصلی خود را داشته باشد، باید با وارستگی درونی انسان همراه شود. این نکته بصورت آشکار و به تکرار در منابع دینی مورد تأکید قرار گرفته است.

تجربه تمدن اسلامی نیز نشان می‌دهد که اصلی‌ترین دستاورد نهاد های علمی متعدد در اسلام، به ویژه مساجد و مدارس، تربیت عالمانی بوده است که در هر رشته علمی که بوده اند همراه با برطرف کردن نیازهای مختلف فکری و کاربردی جامعه، با خشیت و خشوع جهان هستی را آئینه تجلی حضرت حق می‌دانسته اند. (نصر، ۱۳۵۰).

آموزش عالی به عنوان مصداق بارز جامعه علمی برای درک رسالت خود، باید به تلقی جدیدی از مفهوم علم تمایل نشان دهد. نگاه سده های اخیر به چستی علم، ناکارآمدی خود را نشان داده است. اندیشمندان نیز در کنار نقد جدی آن، به جایگزین کردن تعریفی جدید از علم گرایش دارند که اولاً همه شاخه های معرفت بشری را در برگیرد؛ ثانیاً نقش هنجارهای اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی را در تولید علم نادیده نگیرد و ثالثاً نقش تعیین کننده مبانی ماورایی (متافیزیکی) را مورد توجه قرار دهد.

بر این اساس به نظر می‌رسد مهم ترین و نخستین گام آموزش عالی برای درک رسالت خود، باز اندیشی در هویت الهی علم به عنوان آئینه ذات حق و گرایش به پذیرش آن است؛ آنگونه که در مقطعی بزرگ از تمدن بشری، عالمان چنین نگاهی به علم داشته اند.

ب- اقسام علم

از منظر آموزه های دین اسلام، انسان با ایمان، صاحب منزلت است؛ لیکن مرتبه مؤمن عالم برتر است بر طبق:

«يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (المجادله، ۱۱).

پیامبر اکرم (ص) از خدای علیم، مزید علم را درخواست نمود: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه، ۱۱۴).

و همه جوامع بشری که به ایشان ارج می‌نهند، مأمور به اسوه قرار دادن آن حضرت هستند طبق فرموده:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (الاحزاب، ۲۱).

نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در باب علم می‌فرماید: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ» (کلینی، ۱/ ۳۸ و ۳۷).
در تبیین کلام حضرت، شرح چند نکته لازم است:

۱- علم در معانی مختلفی بکار می رود:

الف- به معنی قطع و یقین؛ مانند «مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (الجاثیه، ۲۴)؛ یعنی آن به این سخن یقین ندارند و جز از روی حدس و گمان نمی گویند.

ب- به معنی مطلق دانستن در برابر جهل و نادانی؛ مانند «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (الزمر، ۹)

آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانندگان یکسانند؟

ج- به معنی دانستن قواعد و کلیاتی که بر مصادیق و جزئیاتشان تطبیق کند، چنانچه گویند: علم منطق، ریاضی، فلسفه، فقه.

حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) در تعریف علم با معنی دوم و سوم مناسب دارد (همانجا).

۲- علم از جهات گوناگون چند قسم دارد. مانند:

الف- علم بر دو قسم است: علم شهود و علم غیب. (همانجا)

ب- علم دو گونه است: فطری و شنیدنی اگر علم فطری نباشد، علم شنیدنی سودی نمی بخشد:

«الْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ، وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ» (سید رضی، حکمت ۳۳۸)

در این نوع تقسیم مقصود امیرالمؤمنین (علیه السلام) از علم مطبوع، عقل بالملکه است؛ یعنی استعداد رسیدن به علم اکتسابی از طریق علوم بدیهی و ضروری و مراد ایشان از علم مسموع، علم اکتسابی علماء است (بحرانی، ۴۰۸/۵).

ج- علم بر چهار قسم است: اول اینکه پروردگار خود را بشناسی. دوم، بدانی چه مصالحی در ساختن تو بکار برده (به خلقت موزون و حکیمانه ات و نعمت عقل و حواس و ارسال رسل و انزال کتب پی ببری). سوم، بدانی او از توجه خواسته است و چهارم اینکه بدانی چه چیز تو را از دینت خارج می کند. (گناهان و موجبات شرك و ارتداد را بشناسی). (کلینی، ۶۴/۱ و ۶۳)

د- قسم دیگر حدیث مذکور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که علم سودمند را سه بخش نموده اند و غیر از آن را فضل معرفی می کنند:

- آیه محکمه به اصول عقاید اشاره دارد؛ زیرا براهین آن آیات محکّمات جهان و قرآن کریم است و در قرآن دلایل مبدأ و معاد به لفظ «آیه و آیات» بسیار آمده است.

- فریضه عادلّه اشاره به علم اخلاق دارد که خویش از لشکر عقل و بدش از لشکر جهل است^۱. بر انسان واجب است که لشکر عقل را داشته باشد و از لشکر جهل اجتناب ورزد و در این میان اعتدال آن کنایه از حد وسط بین افراط و تفریط و رعایت عدالت است. در فرهنگ اسلام اخلاق متکی بر اصول عقاید (اعتقادی و بینشی)، پشتوانه اصول اخلاقی و ضامن اجرای اصول انسانی است.

- سَنَة قائمه نیز اشاره به احکام شریعت یعنی مسائل حلال و حرام دارد. سه نشأ انسانیت با این سه علم مطابق است. یعنی علم اصول عقاید برای عقل انسان، علم اخلاق برای جان، و دانش و علم به حلال و حرام نیز جهت تضمین سلامت جسم اوست. (همانجا، ۳۷ و ۳۸)

مرحوم نراقی در باره اقسام علم در این حدیث نبوی آورده است: «جمیع علوم اگر چه مایه کمال روح و جمال نفس اند؛ لیکن در شرافت و تکمیل و وجوب تحصیل متفاوت؛ زیرا علوم بر دو قسم اند:

اول علم دنیا؛ و آن علومی است که معظم فایده آن برای دنیاست. مانند طب، هندسه، نجوم و از این علوم چندان «بهجت» و سعادت در عالم عقبی حاصل نمی شود.

دوم علم آخرت؛ که ثمره اصلی آن تحصیل سعادت اُخرویّه است و آن، سه علم است که آنها را «علم دین» می گویند. یکی علم الهی که به وسیله آن اصول و عقاید دین و احوال مبدأ و معاد شناخته می شود؛ و آن اشرف علوم و افضل آنهاست.

دیگری علم اخلاق که به وسیله آن راه تحصیل سعادت و آنچه که به وسیله آن، نفس نجات می یابد و یا به هلاکت می رسد، دانسته می شود و بعد از علم الهی، علمی از آن اشرف نیست.

سوم علم فقه که به وسیله آن کیفیت عبادات و معاملات، حلال و حرام، آداب و احکام فهمیده می شود. تحصیل این سه علم واجب و لازم است.» (نراقی، ۱۰۷ و ۱۰۸).

بر هر طالب علم لازم است که ابتدا از صاحب شرع و دین، (به واسطه علم الهی) چراغ و رهبر جوید و عقل خود را از اثر او روانه سازد (بینش الهی و توحیدی یابد). آنگاه (به واسطه علم

۱ - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) حضرت در ذکر لشکریان عقل و جهل، هفتاد و پنج لشکر عقل را و نیز هفتاد و پنج لشکر جهل را به حاضرین معرفی فرمود (نک: کلینی، ۲۳/۱ - ۲۶).

اخلاق و سپس علم فقه) میان علم و عمل میانه روی را شعار خود کند؛ چراکه نهایت کمال و غایت سعادت برای هر شخصی در انصاف به عدالت و میانه روی آن است که در جمیع امور مختلفه میانه روی را شعار خود سازد. (همان، ۹۳ - ۹۵)

امام رضا (علیه السلام) از پدران خود به نقل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت فرمود: «بر هر مسلمانی طلب علم واجب است، پس بطلید علم را از جایی که مظنه آن را دارید و کسب کنید آن را از اهلش. تعلیم علم برای خدا حسنه است؛ و طلب آن عبادت است؛ و ذکر آن با یکدیگر، تسبیح پروردگار است؛ و عمل کردن به آن، جهاد در راه خداست؛ و یاد دادن آن به کسی که نمی داند، تصدق است. رسانیدن به اهلش تقرب به خداست؛ زیرا به وسیله آن دانسته می شود، مسائل حلال و حرام، و توسط آن روشن و ظاهر می شود راه بهشت. و آن، انیس است در وحشت؛ و مصاحب و رفیق است در تنهایی و غربت؛ و هم زبانی است در خلوت؛ و راهنماست در هر حالت؛ و سلاح است در مقابل دشمنان؛ و زینت است نزد دوستان.

به سبب علم، خدا مرتبه قومی را بلند می کند و ایشان را راهنمای مردم به سوی خیر می گرداند، تا مردم متابعت آثار ایشان را کنند و اقتدا به افعال و اعمالشان نمایند. در این صورت ملائکه رغبت می نمایند به دوستی و محبت ایشان، و می گسترانند به ایشان بال های خود را؛ و هر خشک و تری برای ایشان طلب آموزش می کنند، حتی ماهیان دریا و حیوانات صحرا.

به وسیله علم، دل ها از جهل زنده می شود، دیده ها به بصیرت روشن می گردد، و بدن های ضعیف، قوی می شود. علم، بنده را می رساند به سر منزل اخبار و مجالس ابرار و درجات بلند و مراتب ارجمند در دنیا و آخرت. ثواب ذکر علم، معادل ثواب روزه داشتن است؛ و درس دادن آن مقابل عبادت شب هاست. اطاعت پروردگار و عبادت او به وسیله علم می شود و به سبب آن، صله ارحام به جا آورده می شود و شناخته می گردد حلال و حرام. علم پیشرو و امام است و عمل تابع آن. خدا الهام می کند علم را به اهل سعادت، و محروم می سازد از آن، ارباب شقاوت را. پس خوشا به حال کسی که خدا او را از حظ علم محروم نگرداند!» (مجلسی، ۱/ ۱۷۴).

علم، چون نفس آگاهی است، در آن اختلاف و دوگانگی معنا ندارد. خداوند جواری تنظیم فرموده که هیچ علمی، علم دیگری را نفی نمی کند؛ بعضی در خدمت بعضی هستند، بعضی ها خدمتگزار بعضی اند؛ بعضی فایده بعضی دیگرند. (جوادی آملی، ۱۷)

از آنچه درباره علم بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که علم به حقایق همچون وجود ذات اقدس الهی و احدیت او در همه مراتب، انبیاء و معاد با نحوه نگرش و بینش انسان و سعادت و شقاوت او و حتی سعادت و شقاوت جوامع بشری مرتبط است.

اعتقاد و عمل به آن، ارتقاء هرچه بیشتر بینش و سعادت و رفاه دنیوی و اخروی را و عدم پذیرش آن شقاوت را برای آدمی به دنبال دارد؛ لیکن علم به علوم تجربی در نهایت در جهت پاسخگویی به نیازهای مادی و رفع آنها، رفاه و راحتی حیات دنیوی را فراهم می‌کند و به فرمایش نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) فضل است.

اگر آن علم سبب ارتقاء نگرشی و درک بهتر علم آخرتی شود، این فضل الهی انسان را به تعالی و کمال می‌رساند؛ ولی چنانچه بُعد منیت و یا حیوانی توسعه یابد، مُهلک خواهد بود.

برای مثال فعالیت‌های تحقیقاتی و تکنولوژی می‌تواند با محیط زیست، ایمنی، حریم خصوصی دیگران و منافع متعارض اجتماعی هم‌نوعان ارتباط پیدا کند و به جهت غرور، منیت و منافع عالمان به یافته‌های آن پژوهش‌ها، کیفیت زندگی به مخاطره افتد و منشأ خطر و آسیب‌های مهلک و جبران‌ناپذیر گردد.

در اینجا است که مسئله بینش صحیح و ارتقاء آن و به تبع مباحث ترویج اخلاق اسلامی در جامعه علمی - که می‌تواند الگو و اسوه دیگر جوامع باشد - موضوعیت می‌یابد.

ملازمت عقل و علم و حیانی^۱

انسان از دو طبیعت و عنصر متفاوت برخوردار است که از آن به جان و تن و یا فطرت و غریزه تعبیر می‌شود. این عناصر دوگانه و متضاد متأثر از الهامات تقوایی و فجوری در وجود انسانند: «فَالْهَمُّهَا فَجُورُهَا وَتَقْوَاهَا» (الشمس، ۸). هر يك می‌کوشد تا قوای خود را بر انسان چیره کند و زمام امور دیگر قوای موجود در انسان را در دست گیرد.

۱ مراد از علم و حیانی، آیات (وحی قرآنی) و روایات معصومین (علیهم السلام) (وحی بیانی) است. در روایاتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: حدیث من، حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدّم و حدیث جدّم... و حدیث رسول الله قول خدای عزّ و جلّ است (کلینی، ۵۳/۱). در فرهنگ روایی علم اصیل و حقیقی علم و حیانی است که برخاسته از افاضله الهی و مبرّا از جهل و خبط است.

به نظر می‌رسد که با هبوط انسان و شرایط زیستی در زمین و غلبه و چیرگی قوای غریزی، انسان در نوعی گرایش طبیعی به سوی فجور قرار گرفته و برای رهایی آن نمی‌تواند تنها به عقل و قوای فطری و روحی خود تکیه کند. از اینرو نیازمند حمایت و تقویت از سوی امر دیگری است. امری که در پس هبوط انسان به عنوان عنصر هدایت الهی از آن یاد شده و ما تحت عنوان آموزه های وحیانی و میراث گرانبهای نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) با آن آشنا هستیم:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره، ۳۸)

اگرچه عقل به عنوان ابزار علم و معرفت، اساس شخصیت انسان، راهنما، بینا کننده و کلید کار اوست و او را کامل می‌کند. هوش، فهم، حافظه و دانش از عقل سرچشمه می‌گیرند؛ لیکن به فرموده امام صادق (علیه السلام) چنانچه عقل انسان به نور خدایی مؤید باشد، دانشمند، متذکر، باهوش و فهمیده گردد و از اینرو می‌داند چگونه و چرا و کجاست و خیرخواه و بدخواه خود را می‌شناسد و اگر آنرا شناخت، روش زندگی و پیوست و جدا شده خویش را بشناسد و در یگانگی خدا و اعتراف به فرمانش مخلص شود و چون چنین کند، از دست رفته را جبران کرده و بر آینده مسلط گردد و بداند در چه وصفی است و برای چه به اینجاست و از کجا آمده و به کجا می‌رود. (کلینی، ۲۹/۱).

اگر انسان تنها به عقل خویش اکتفاء کند و به آن قانع شود، محجوب شدن عقلش بسیار محتمل است. این ضعف معرفتی بشر و البته مایه امتحان اوست تا معلوم شود آیا به کشف عقلی خود درباره وجوب به عالمان حقیقی که همانا علم نبی مکرم و خاندان معصوم ایشان است، تسلیم می‌شود یا نه.

کلام امام (علیه السلام) در خصوص منور گشتن عقل به نور الهی بیانگر ملازمت عقل و علم وحیانی است؛ زیرا توانایی و حیطه شناسایی عقل محدود است و همیشه نمی‌توان به اتکای آن عمل نمود. در مواردی که ارزش حقیقی افعال کاملاً مشخص نیست و تردیدهایی در آن وجود دارد، توسل به وحی ارزش حقیقی آن را روشن و تثبیت می‌کند.

از سویی دیگر چه بسا افرادی اندوخته های علمی خوبی از علوم تجربی تا فرا تجربی دارند؛ ولی از نشانه های عقلانیت دور هستند. آنان مصداق کسانی اند که در عذاب دوزخ ندا سر می

دهند: اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم. «... لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (الملک، ۱۰)

همانگونه که امام علی (ع) فرموده اند: بسا دانشمندی که نادانیش او را از پا در آورد، در حالی که دانشش با اوست؛ اما سودی به او نمی‌رساند: (سیدرضی، حکمت ۱۰۷). (مقصود عالمی است که به دانش خویش عمل نکند و یا از آن صرفاً منافع دنیوی را طلب کند)

البته روایات بسیاری نیز بیانگر آن است که عقل با پردازش بر موضوعات علمی و ورزشی، نقش آفرینی می‌کند و حداقل عقل معاش یا ابزاری تقویت می‌گردد و بسا در بسیاری موارد نیز حقایق علمی، ایمان فرد را به عظمت آفریدگارش بیشتر نماید^۱.

در روایتی از امام موسی کاظم (علیه السلام) خطاب به هشام آمده است: «ای هشام، خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید که عقل ملازم با علم است. سپس حضرت به آیه شریفه «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (العنکبوت، ۴۳) استناد می‌کنند.» (مجلسی، ۲۹۸/۷۵)

این انحصار بیان می‌دارد که شاخصه اصلی عالم متعقل عبودیت و طاعت خدای تعالی است که به استناد روایات معصومین (علیهم السلام)^۲ حقیقت علم که همانا علم و حیانی است، در وجودشان رسوخ کرده و عملشان، مصدق علمشان است.

بنابراین قرآن کریم و سنت معصومین (علیهم السلام) و وجود مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نه تنها به این معنا که حقیقت را منتقل می‌کنند؛ بلکه به آن معنا که خود حقیقتند، بالاترین سطح مرجعیت را دارند. مرجعیت آنها مبتنی بر سطوح عالی تر شناخت عقلانی و روحانی و تجارب متعالی است که نمی‌توان آن را به سطح عقل و تجربه معمولی فرود آورد.

تقوای الهی

واژه تقوا از ریشه «وقی» به معنای حفظ و صیانت از هر چیز زیانبار. (فیروز آبادی، ذیل وقی)

۱ - قال الصادق (علیه السلام) «كَثَرَةُ النَّظَرِ فِي الْعِلْمِ يَفْتَحُ الْعَقْلَ» (مجلسی، ۱۶۰/۷۵) «العلمُ يزيّدُ العاقلَ عقلاً» (همانجا، ۱۵۹).

۲ - از جمله روایات: عن ابی عبد الله (علیه السلام) فی قول الله عزّ و جلّ: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» قَالَ: يَغْنَى بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَ مَنْ لَمْ يَصْدَقْ فِعْلُهُ قَوْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ (مجلسی، ۵۹/۷۵).

«وقایه» عبارت است از محافظت چیزی از هر چه به او زیان می رساند و تقوا یعنی نفس را در وقایه قرار دادن از آنچه بیم می رود.

تقوا در عرف شرع یعنی نگهداری نفس از آنچه انسان را به گناه می کشاند، به اینکه ممنوعات و محرّمات را ترک کند. (راغب اصفهانی، ذیل وقی) این واژه در قرآن کریم به عنوان یک لفظ مشترك معنوی، در بر گیرنده بسیاری از مفاهیم کلیدی و اخلاقی است. از جمله مفاهیم قرآنی تقوا: ترس از خدا: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (الحج، ۱)، موحد شدن: «وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا» (النساء، ۱۳۱)، عدم سرپیچی و نافرمانی (از خداوند): «... وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (البقره، ۱۹۷)، طهارت قلب از گناه: «وَمَنْ يَطْحِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» (النور، ۵۲)، ایمان: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى...» (الفتح، ۲۶)، اخلاص: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (الحج، ۳۲)، تقیه: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» (آل عمران، ۲۸)، پرستیدن: «...أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» (النحل، ۲) است (تفلیسی، دامغانی، طریحی، ذیل وقی).

درواقع هیچ فضیلتی نمی تواند جایگزین تقوا شود؛ زیرا کلید هر در بسته و ذخیره آخرت است: «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَذَخِيرَةُ مَعَادٍ...» (خطبه، ۲۳۰)

به طور کلی صیانت از انحراف به دو صورت محقق می گردد:

- دوری و پرهیز از محیط و اجتماع آلوده به انحرافات فکری و اخلاقی.

- ایجاد و تقویت حالتی راسخ در نفس، به گونه ای که فرد را از انحرافات فکری و اخلاقی مصونیت بخشد و مانع آلودگی او به رذایل شود.

شهید مطهری (۲۰) تقوای نوع اول را که اگر چه موجب دوری انسان از لغزش می شود، تقوای ضعف می نامد؛ زیرا معمولاً همراه با انزوای طلبی و محرومیت از کمالاتی است که جز در سایه زندگی اجتماعی، انسان به آن نمی رسد.

در حقیقت انسان ضعف روحی و اخلاقی خود را با عقب نشینی از صحنه های اجتماعی و کناره گیری از زندگی جمعی جبران می کند و بعید است چنین تقوایی عاملی برای ارتقاء بینش صحیح شود. اما در حالت دوم که تقوای حقیقی است و ایشان از آن تحت عنوان تقوای قوت یاد می کند، فرد در سایه آگاهی، معرفت و ممارست واجد قدرت مصونیت بخشی می شود و او را در برابر امیال نفسانی و لغزش ها حفظ می کند.

این حالت روحی و نفسانی به ملکه تقوا تعبیر می شود. در حقیقت تقوا چیزی جز همین قدرت روحی و مصونیت اخلاقی - معنوی نیست. خوشا به حال کسی که تقوا را ملازم خویش گرداند: «طوبی لِمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ» (تمیمی الآمدی، ۵۹۳۲)

بنابراین جایگاه اصلی و مرکز تقوای حقیقی دل انسانهاست. چنانچه در قرآن کریم آمده است:

«...أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»
(الحجرات، ۳)

آیه شریفه «أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ» (التوبه، ۱۰۹)

در قالب استعاره بسیار ظریف و دقیق و در عین حال زیبا مفهوم تقوا را تبیین نموده است: آیا کسی که اساس دین و روش زندگی خود را بر تقوای الهی و دستیابی به خشنودی خدا نهاده بهتر است یا کسی که بنیان دین و روش زندگی اش را بر لبه بی ثبات رودی نهاده است و با آن بنا در آتش دوزخ می افتد؟ و خداوند مردم ستمکار را به قرب خویش نمی رساند.

در این آیه شریفه تقوا به عنوان اسکلت و اساس و بنیان زندگی هر فرد در جهت رسیدن به بصیرت و بینش صحیح و به تعبیر دیگر تشخیص حق از باطل و رشد و توسعه ساحت های وجودی در زمینه های مختلف معرفی شده به گونه ای که نبود آن همه چیز را بهم می ریزد.

در عبارت «أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ...» "کلمه" شفا" به معنای لبه هر چیز است، مثلاً "شفا البئر" به معنای لب چاه است، و کلمه "جرف" به معنای آب روفته و آن محلی است که سیل زیر آن را شسته باشد، بطوری که بالای آن هر لحظه در شرف ریختن باشد. کلمه "هار نیز" اصلش "هائر" بوده و با قلب بدین صورت درآمده، و "انهار، ینهار، انهيارا" به معنی به آرامی افتاده است. پس اینکه فرمود:

"عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ" استعاره‌ای است تخیلی که حال منافقین^۱ را تشبیه می‌کند به حال کسی که بنائی بسازد که اساس و بنیانش بر لب آب‌رفته‌ای باشد که هیچ اطمینانی بر ثبات و استواری آن نباشد، و در نتیجه خودش و بنایش در آن وادی فرو ریزد، و ته وادی، جهنم باشد، و او و بنایش در قعر جهنم بیفتد. بخلاف کسی که بنای خود را بر اساس پرهیز از خدا و امید بخشودگی او بنا کند. (طباطبایی، ۵۳۲/۹) اعمال مبتنی بر تقوا و رضای الهی اساسی محکم و استوار و ارزشی خدشه‌ناپذیر دارند و رعایت تقوای الهی ملاک ارزشمندی آنهاست.

به تقریر دیگر نفس انسانی در ابتدای خلقت جز فعلیت جماد چیزی ندارد، سپس تدریجاً به فعلیت نبات می‌رسد، سپس به فعلیت مراتب حیوان از مراتب کرمها تا به مراتب بهیمیت و سبعیت می‌رسد، سپس به فعلیت شیطانیت، سپس به طور اجمال به فعلیت انسانیت می‌رسد، و آن مقام تمیز دادن او به خیر و شرّ عقلی به طور اجمال است که در اول مراتب بلوغ و تکلیف رخ می‌دهد. انسان در این مرحله دارای قوه و استعداد سیر کردن بر تمام مراتب پائین و اُتّصاف به آنهاست، و نیز قوه سیر بر تمام مراتب بالا و اُتّصاف به آنها را نیز دارا می‌باشد، پس اگر با چشم بصیرتش شرور و بدی‌ها را فهمید و از آن پرهیز کرد و به آنچه که قوه شیطانی و سَبْعی و بهیمی آن را اقتضاء کرده است برنگشت، بلکه از آن بر حذر بود و در مقام انسانیت ایستادگی کرد و تدریجاً مراتب انسانیت را طی کرد، در این صورت خانه وجودش و زندگیش را بر مبنای پرهیز از لوازم سخط خدا که

۱ - منافقین کسانی اند که نیت و انگیزه درونی شان الهی نیست ولی در ظاهر رفتار آنان مانند مؤمنین است. قرآن کریم از آنان به عنوان بدترین دشمنان حق یاد نموده و می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَغِيبُ قَوْلَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ» (البقره، ۲۰۴)

در اسلام ارزش هر عمل بستگی به نیت آن دارد، نه به ظاهر آن، هر چند نیت یک امر باطنی است؛ لیکن اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر می‌شود بنابراین در حقیقت عمل شخص متقی و پرهیزگار با عمل آدم منافق مساوی نیست.

مقتضای قوای مذکور است، پایه‌گذاری نموده؛ ولی اگر از مقام انسانیت منصرف شد و وسوسه شیطان او را به سوی مقام قوای مذکور جذب کرد که نزدیکترین مقامات او به عالم سفلی است و در این مقام ایستاد که ضعیف‌ترین و سست‌ترین مراتب جهنم است، در این صورت خانه وجود و زندگی‌اش را بر سست‌ترین مقامات وجود بنا نهاده، که اگر منهدم شود به جهنم سقوط می‌کند. (گنابادی، ۲۵۲).

آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَقْوَا اللَّهَ يَجْعَلَ لَكُمْ فُرْقَانًا» (الانفال، ۸) نیز به صراحت بیان می‌دارد که تقوای الهی موجب بهره‌مند شدن از بصیرتی ویژه برای شناخت حق و باطل از سوی خداوند و رفتار مطلوب می‌شود. فرقان و قدرت تشخیص حق از باطل، حکمت و بینشی خدادادی است که به اهل تقوا داده می‌شود.

فرقان در رأی و نظر جدا کردن فکر صحیح است از فکر باطل (طباطبایی، ۷۱/۹) و نکره آمدنش حکایت از آن دارد که بصیرتی که خدا به متقین عطا می‌کند، بصیرتی ویژه و غیر از عقل و فطرت و مانند آن است که به عموم انسانها عطا فرموده است. (هاشمی رفسنجانی، ۳۴۵/۶). همه اینها نتیجه و میوه‌ای است که از درخت تقوا (یعنی تقوای عملی و تقوای فکری و عقلی) به دست می‌آید. گویا روح همچون آینه‌ای است که تقوا غبار را از آن می‌زداید و نور حق در آن منعکس می‌شود.

گفته اند: برترین تقوا که باعث بینش صحیح می‌شود، تقوای دل و خضوع آن در پیشگاه ذات اقدس خداوند است که از خضوع دل در برابر اوامر و نواهی شروع می‌شود و به آنجا ختم می‌شود که خدا را تقدیس کرده و بزرگ داشته، مقدس و بزرگ می‌شمارد: «ذَلِكَ وَمَنْ يَعِظْهُمْ شَعَائِرُ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (الحج، ۳۲).

تقوای دیگر تقوای بدنی است؛ اگر فرد تقوای بدنی داشته باشد ولی تقوای دل نداشته باشد، نمی‌توان به سعادت و کمال او امید داشت.

مانند عابدی که سالیان دراز عبادت می‌کند و يك شبه به گناه کشیده شده و خسر الدنیا و الآخره می‌شود. چنین فردی در مرحله عمل، با تقوا و طهارت بوده و اگرچه اوامر الهی را انجام داده و از نواهی نیز پرهیز نموده؛ اما در حقیقت خود را بزرگ می‌دارد نه دستورهای الهی را (جوادی آملی، ۱۳۸۸ب).

أمیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: کمترین میزان تقوا آن است که خویشتن را از خدا

نگاه داری هر چند اندک باشد و بین خود و خدا پرده ای قرار دهی هر چند نازک باشد: «**اتَّقِ اللَّهَ بَعْضُ التَّقَى وَإِنْ قَلَّ، وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ**» (سید رضی، حکمت ۲۴۲). این مضمون در قرآن کریم نیز آمده است: «**فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ**» (التغابن، ۱۶) و حضرت بیشترین تقوا را به پیروی از قرآن کریم تقوایی می دانند که شایسته و سزاوار خدای تعالی باشد: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ**» (آل عمران، ۱۰۲) ابو بصیر یکی از شاگردان امام صادق (علیه السلام) معنای آیه «**اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ**» (آل عمران، ۱۰۲) را پرسید، حضرت فرمود: «**يطاع فلا يعصى و يذکر فلا ينسى و يشکر فلا یکفره**» (مجلسی، ۲۹۱/۶۷). یعنی: خدا در بخش های عقیده، اخلاق و اعمال اطاعت شود و معصیت نشود. خدا در یاد بنده باشد و بنده وی را فراموش نکند و شکر خدا بجا آورده شود و کفران نعمت نشود. تقوای تن به همراه تقوای دل و قلب، آدمی را به چنین مقامی می رساند: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يَكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ**» (الأنفال، ۲۹) این قدرت تمیز در همه مراحل و ابعاد، از ثمرات درخت تقواست. بینش صحیح پر و بال انسان صاعد است و او بدون این پر و بال توان صعود ندارد: «**إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**» (فاطر، ۱۰).

پیوند ناگسستنی ایمان و تقوی

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) ملازمت تقوا و ایمان را اینگونه یادآور شده است: «**لا يقبل الله عزَّ و جلَّ عملاً إلا بمعرفة و لا معرفة إلا بعمل فَمَنْ عرف دَلَّتْهُ المَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَ مَنْ لم يعمل فلا معرفة له. إِنَّمَا الْإِيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ**» (مجلسی، ۲۰۶/۱). در این حدیث توجه به چند نکته حائز اهمیت است:

الف- خداوند هیچ عملی را بدون معرفت نمی پذیرد، زیرا معرفت روح عمل است. در حقیقت معرفت در متن تقوا نقش تعیین کننده ای دارد.

ب- اگر عالم و عارف حق را بشناسد ولی به معرفت خود عمل نکند علم او اثر نداشته و در حکم معدوم است و در صف جاهلان محشور است.

ج- اگر کسی عمل کند، معرفت او را به مراحل بالاتر عمل راهنمایی می‌کند، چون هر درجه ای از عمل مایه شکوفایی معرفت و دانش و شکوفایی دانش مایه تحقق عمل خالص تر است؛ یعنی هر اندازه معرفت بیشتر باشد، عمل خالص تر است و هر اندازه عمل خالص تر باشد، معرفت شکوفاتر می‌گردد.

د- دلیل این پیوند آن است که «إِنَّمَا الْإِيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ» درجات و مراتب و عناصر ایمان، ابعاد یک پیکر است. ایمان واقعی است که بخشی از آن در قلب جا دارد، بخشی در مرحله نفس ظهور می‌کند و قسمتی در اعضاء و جوارح نمود می‌یابد: «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ» (سیدرضی، حکمت ۲۲۷).

ایمان و تقوا از دیگر عوامل و ارکان مهم بینش صحیح هستند و خدای تعالی این دو رکن اساسی را سبب و مایه ریزش روزیهای آسمان معرفی می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ» (الاعراف، ۹۶).

همت گماردن جامعه علمی بر احیا و تحقق عوامل بینش صحیح به عنوان یک تکلیف، در پیشبرد رسالت و کارکردهای آن ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

نتایج مقاله

در عصر حاضر فرهنگ جهان علم بر روح علمی مبتنی بر بینش عقلانی انسان محور پیش می‌رود که پیامدی جز تنزل فردیت و تقویت خطر از خود بیگانگی ندارد. هر چند جامعه علمی در راستای ویژگیهای اصلی خود یعنی تولید، انتقال و کاربرد دانش همواره در حرکت است؛ لیکن مهمتر از آن تربیت انسان مؤمن متعهد و تعالی بُعد اخلاقی با فرهنگ اسلام است. این بستر با عنایت به شناخت و محاسبه نفس و دیگر عوامل بینش صحیح توحیدی میسر است.

سلطه بُعد متعقل نفس که فصل ممیز انسان از دیگر مخلوقات است، بر جنبه غیر متعقلش برای حفظ تعادل او، به واسطه ادراک توأم با سلامت فطرت، با تغذیه سالم روح یعنی علم تحقق می‌یابد. «(عبس/۲۴)

اگر همه علوم بشری با وجه اشتراک محوریت توحید و همواره مستفیض از آموزه های وحیانی فرا گرفته شود، در آن صورت وقتی جامعه علمی به مطالعه هستی می‌پردازد، همان لذتی را

عوامل بینش صحیح جامعه علمی در آیات و روایات ۱۰۵

می برد که از خواندن آیات قرآن کریم می برد - چرا که هر دو آیه و نشانه اند- و حیات دنیوی مبتنی بر ایمان را مبدأ حرکت و سازنده حیات اخروی می داند.

قدر یقین تقوای الهی که به عنوان شالوده و اساس زندگی انسانی در منابع دینی همواره برآن تأکید و تشویق می شود، به واسطه زدودن غبار انحرافات فکری و صیقل روح آدمی در رویش و شکوفایی بینش صحیح، یک اصل و راهبرد عملی است.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۲۹ق
- ۳- ارسطاطالیس، اخلاق نیکو ماخوس، ترجمه: سیدابوالقاسم پورحسینی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۱
- ۴- باقری، خسرو، درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷
- ۵- بی‌نا، طرح تدوین رسالت دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، کمیته برنامه ریزی علمی، ۱۳۷۹
- ۶- پارسانیا، حمید، دین، ایدئولوژی و علم، مجموعه مقالات سمینار دانشگاه، جامعه و فرهنگ اسلامی، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۷۸
- ۷- تمیمی الآمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم و دررالکلم، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰
- ۸- حرعالمی، محمدحسین، وسایل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶
- ۹- جوادی آملی، عبدالله، قرآن در قرآن: تفسیر موضوعی، تهران: انتشارات أسوه، ۱۳۸۸
- ۱۰- همو، مراحل اخلاق در قرآن کریم، جلد یازده، قم: اسراء، ۱۳۸۸
- ۱۱- جوادی آملی، محسن، آسیب شناسی وحدت حوزه و دانشگاه. مجله اطلاع رسانی معارف، شماره ۳۳، ۱۳۸۴
- ۱۲- دامغانی، حسین بن محمد، قاموس قرآن در وجوه و لغات مشترک، تصحیح کریم عزیزی نقش، تهران: بنیاد علوم اسلامی، ۱۳۶۱
- ۱۳- راغب اصفهانی، ابی القاسم حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: المكتبة المرتضویه، ۱۳۶۲
- ۱۴- فیروز آبادی شیرازی، مجدالدین محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، مصر: مطبعة السعادة، ۱۳۷۱
- ۱۵- فلیسی، ابوالفضل جیش بن ابراهیم، وجوه قرآن، ترجمه مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰
- ۱۶- طباطبائی، سیدمحمد حسین، تفسیرالمیزان فی تفسیر القرآن. چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴
- ۱۷- همو، نه‌ایه الحکمه، تصحیح غلامرضا فیاضی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمة الله علیه)، ۱۳۷۸
- ۱۸- طریحی، شیخ فخرالدین، مجمع البحرین، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸
- ۱۹- کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، تصحیح سید جواد مصطفوی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل البيت علیهم السلام، بی‌تا.
- ۲۰- گلمن، دانیل، هوش هیجانی، ترجمه نسرین پارسا، تهران: رشد، ۱۳۹۳
- ۲۱- گنابادی، سلطان علی شاه، سلطان محمد بن حیدر، بیان السعاده فی مقامات العباد، بیروت/لبنان: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸
- ۲۲- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوارالجامعه لدرر اخبار الأنمة الاطهار، بیروت: دارالاحیاء و التراث العربی، ۱۴۰۳
- ۲۳- مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۴
- ۲۴- موسوی خمینی، روح الله، دانشگاه و دانشگاهیان از دیدگاه امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۷
- ۲۵- نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۹۳
- ۲۶- نصر، سیدحسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۰